

علیه مردم، به سوی انقلاب

چندی پیش متنی در کانال تلگرامی سرخط یکی از ارگان‌های چپ نئولیبرال به نام «محور مقاومت» زیر نقاب دفاع از پرولتاریا^۱ در نقد متن "مبارزات کارگران هفت‌تپه، اوج‌ها و فرودها" منتشر شد. اگرچه ادبیات رقت‌انگیز و مواجهه‌ی کودکانه‌ی نویسنده با متن می‌توانست هر نویسنده‌ای را به سکوت در برابر این متن وسوسه کند، شاید نگاهی دقیق‌تر به چرایی و چگونگی انتشار این متن بتواند دست‌کم برای کمونیست‌ها مفید باشد. بنابراین این متن در واقع نه پاسخی به نقد سه‌صفحه‌ای "کلکتیو ۹۸" – که بیش از نصف مطالب آن نقل قول از متنی است که نویسنده ادعای نقد آن را دارد^۱ – بلکه نگاهی ظریف‌تر به این پاسخ برای کمک به شناخت وظایف آتی کمونیست‌ها در مواجهه با چپ نئولیبرال است.

این چپ، که منحط‌ترین و در یوزه‌ترین اقشار طبقه‌ی متوسط شهری کارگزارانش را تشکیل می‌دهد، همواره بر اساس بستر مادی‌ای که سرمایه‌داری نئولیبرال در جامعه فراهم می‌آورد قادر می‌شود تا منویات مبتذلش را چون سدی در برابر اعتلای مبارزات طبقه‌ی کارگر ایران بر پا دارد. اگرچه اکثر این حضرات، به مانند نویسنده‌ی همین «محور مقاومت» زیر نقاب دفاع از پرولتاریا^۱، قادر نیستند حتی متنی بنویسند که بتوان آن را نقد سیاسی نامید، تعمیق چهل‌ساله‌ی لیبرالیسم در نتیجه‌ی شکست انقلاب ۵۷ آنان را قادر می‌سازد تا بتوانند در میان کارگران نفوذ کنند و ابتذال و شکست ذاتی طبقاتی خود را چونان زهری بر قلب تپنده‌ی پرولتاریای رزمنده‌ی ایران وارد کنند.

امروز وحدت جنبش‌های اجتماعی، دوگانه‌ی دولت/ملت و در یک کلام لیبرالیسم به واسطه‌ی به محاق رفتن کمونیسم، در خون غلتیدن مبارزان راه پرولتاریا به دست ضد انقلاب جمهوری اسلامی، و همچنین چهار دهه تعمیق لیبرالیسم در ایران توانسته از مقبولیت نسبی در میان صفوف کارگران برخوردار شود. این اوباش نیز از همین مقبولیت چون بستری برای نفوذ در میان کارگران استفاده می‌کنند، و آنچه را سرمایه‌داران می‌کارند برداشت می‌کنند تا به این طریق ضمن به محاق بردن مبارزات کارگران از آنان برای سرنگونی رژیم بورژوازی ایران سوء استفاده کنند. بنابراین در ابتدا باید دانست که این اوباش نفوذ معنوی خود را مدیون جمهوری اسلامی‌اند. رژیمی که با کشتار سبعانه‌ی کمونیست‌ها، چهار دهه انباشت سرمایه و تعمیق ارزش‌های نئولیبرالی این تفاله‌های بی‌ارزش را در حاشیه‌ی زاد و رشد سرمایه‌داری ایران به وجود آورد.

آنچه برای این اوباش در متن مبارزات کارگران هفت‌تپه سخت بوده همین افشای برادری و این‌همانی بنیان‌های تحلیلی این‌ها و چپ موسوم به محور مقاومتی است. برای هر دو گروه، جمهوری اسلامی در خود چیزی غیر لیبرالی و غیر بورژوازی را حمل می‌کند، که این‌ها آن را با استبداد و محور مقاومتی‌ها آن را ذیل مفهوم "مقاومت" صورت‌بندی می‌کنند. در واقع در تحلیل هر دو گروه خودبیزگی‌های سرمایه‌داری تبدیل به چیزی غیر سرمایه‌دارانه می‌شود و بدین نمط پرولتاریای ایران از سوزگی انقلاب برکنار می‌شود و برای یکی "مردم" و برای دیگری "مقاومت" تبدیل به آن سوزده‌های رازورزانه‌ای می‌شوند که قرار است در تحولات اجتماعی ایران نقش‌آفرینی کنند. از این سو ناله‌ی نویسنده قابل فهم می‌شود که گویا "راسخ به هرکس جرات کند در برابر حاکمان بپایزد،

^۱ تصور کنید اگر کلکتیو ۹۸ می‌خواست بر همین سیاقش کل جزوه را نقد کند باید تمام ۹۰ صفحه را بازنویسی می‌کرد. بنابراین باید از او سپاسگزار هم باشیم که نقدش را به اندازه‌ی ۱۸۰ صفحه ملال‌آور نکرده و به دو سه صفحه اکتفا کرده است یا شاید هم بیش از این گزافه‌گویی‌ها چیزی در چپ نداشتند.

ستم‌ها را افشا و برای همبستگی و اتحاد **مردم** تلاش کند، برچسب «لیبرالیسم» می‌زند؛ با این استدلال که این کارها ربطی به طبقه کارگر ندارد و ذهن کارگران را از منافع و مسائل معیشتی و به اصطلاح «طبقاتی» شان منحرف می‌کند. [تأکید از من است] البته این طور است اما با این اصلاح که از نظر من منافع و مسائل معیشتی پرولتاریا هرگز منافع طبقاتی پرولتاریا را در تمامیت خود منعکس نمی‌کند.

در واقع هر کس که موتور تحولات اجتماعی را دوگانه‌ی دولت/ملت، مردم/حاکمان، ستم‌دیده/ستمگر معرفی کند لیبرال است اما پلیدترین لیبرال لیبرالی است که خود را مخالف سرمایه‌داری و مخالف استثمار انسان از انسان معرفی کند.^۲ دلیل نفرت من و سایر کمونیست‌ها و کارگران مبارز از این اوباش این است که این بخش از بدنه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک لیبرالیسم ایرانی در سال‌های گذشته بیشترین آسیب را به مبارزات طبقه‌ی کارگر ایران زده است. بدنام ساختن کمونیسم یعنی بیان راستین سیاست پرولتری در میان کارگران، جذب و تحلیل این مبارزات کارگری در مبارزات "مدنی" لیبرال‌ها، ضمن به محاق بردن مبارزات طبقه‌ی کارگر، باعث شده تا کارگران پیشرو زیادی از صفوف پرولتاریا جدا شوند و به جنبش سرنگونی‌طلبی ایران^۳ بپیوندند. نویسنده این‌گونه می‌نویسد:

"بدون به میدان آمدن، ابتکار عمل زدن و متشکل شدن بخش‌های مختلف مردم در مبارزات خرد و کلان، مسالمت آمیز و قهرآمیز، بدون تلاش برای بدست گرفتن سرنوشت خود در حیطه‌های مختلف و مهم‌تر از همه در عرصه سیاست، جامعه کم توقع می‌ماند و مستعد پذیرش سیاست‌های تسلیم طلبانه و سازشکارانه. تاثیر نوشته‌هایی نظیر جزوه روزبه راسخ نیز تلقین کم توقع بودن و ترویج تسلیم و سازش است."

نویسنده در واقع ناراحت است که این متن مانع می‌شود تا "مردم" متشکل شوند. اما آیا در هم شکستن تشکیلات "مردمی" یا ایجاد مانع بر سر راه متشکل شدن "مردم" جز از طریق آشکار ساختن صفوف مشخص طبقاتی در میان "مردم" و پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی به نفع طبقه‌ی کارگر ممکن است؟ از جمهوری اسلامی گرفته تا مسعود رجوی، از خانواده‌ی کمونیسم کارگری گرفته تا انواع اقسام محافل کلکتیو – که تنها خودشان و خدایشان می‌داند بر سر چه چیزهایی کالکت شده‌اند – در واقع قصد دارند تا "مردم" را متشکل کنند. در این میان کمونیسم در واقع وحدت طبقاتی کارگران است که با روشن ساختن صفوف مشخص طبقاتی محقق می‌شود. کمونیسم در واقع از هم گسیختن مردم است، همان سیاستی است که یک قرن پیش دهقانان فقیر را در روسیه در برابر زمین‌داران بزرگ شوراند و پرولتاریای روسیه را برای ساقط کردن دولت "مردم" (بخوانید بورژوازی) مسلح کرد.

بنابراین برای کمونیست‌ها مسئله‌ی ستم جنسیتی، محیط زیست، ستم ملی و غیره نه از زاویه‌ی متشکل شدن مردم، بلکه با آشکار ساختن منافع متضاد طبقاتی در پس پشت معضلات اجتماعی قابل بررسی است. برای مثال در ستم جنسیتی منافع زنان کارگر با

^۲ برای روشن شدن بنیان‌های نظری لیبرالیسم می‌توان به نقد لیبرالیسم کارگری از خسرو خاکبین مراجعه کرد. البته برای کلکتیو ۹۸ مراجعه به صفحه‌ی "لیبرالیسم" در ویکی‌پدیای فارسی هم مؤثر است. این‌گونه شناخت بهتری از خود پیدا می‌کند و با "آزادی، جامعه‌ی مدنی، دموکراسی" بیشتر آشنا می‌شود.

^۳ تفاوت میان انقلاب و رژیم پنج را می‌توان در متن انقلاب و انفعال از خود من جست‌وجو کرد.

زنان طبقه‌ی سرمایه‌دار در تعارض است و در ستیز با ستم ملی^۴ بورژوازی و پرولتاریای کشور تحت ستم برای دو هدف ذاتاً متضاد مبارزه می‌کنند، تشخیص تنازع طبقاتی در پشت تمام معضلات اجتماعی و تلاش برای به آگاهی درآوردن و متشکل ساختن کارگران بر اساس این تنازعات هنری است که انقلابیون راستین و مبارزان پیشتاز طبقه‌ی کارگر آن را در گرماگرم مبارزه فراگرفته و استادانه به کار می‌گیرند، تا روزی که طبقه‌ی کارگر ایران قادر شود بر این پندارهای لیبرالی فائق آید و قدرت بورژوازی را در هم شکند.

پس نکته‌ی دیگری که این لیبرال را آشفته کرده همان تشخیص تضادهای طبقاتی در پس رویدادهای اجتماعی بود، چیزی که در متن مبارزات هفت‌تپه به شکل نشان دادن تمایزات طبقاتی میان کارگران مبارز هفت‌تپه و لیبرال‌های دواتشه‌ای که به میان آنان آمده بودند خود را نشان می‌داد. نویسنده این‌گونه می‌نویسد:

"مشکل فقط این نیست که روزبه راسخ از نظر سیاسی در کنار رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است، بلکه او درست دارد مثل طبقه حاکم و مزدوران سرکوبگرش فکر می‌کند. درست دارد مثل آن‌ها تفرقه می‌اندازد تا آن‌ها بتوانند حکومت کنند. این یعنی نوکری بورژوازی، حتی اگر بی‌جیره و مواجب باشد."

اینک روشن است که چیزی که این لیبرال به عنوان "تفرقه‌اندازی" درک می‌کند، چرا او را این چنین برآشفته است. برای این نویسنده نیز به مانند هر لیبرال دیگری تصریح خطوط طبقاتی موجود در هر ماجرای مرگ‌بار است. پس شاید درسی که از این واقعه بتوان گرفت این باشد که نبرد با لیبرال‌ها در هر حوزه و هر رویداد اجتماعی نه در نقد مواضع سیاسی و نه آن‌گونه که محور مقاومتی‌ها می‌گویند در حمایت از (یا افشای) رژیم بورژوایی ایران است، بلکه نبرد با لیبرال‌ها در تصریح و آشکارسازی خطوط طبقاتی و تنازعات طبقاتی درون این حوزه‌ها و دست به کنش و سازمان‌دهی زدن بر اساس این خطوط طبقاتی است. این آن پراتیکی است که با در هم شکستن نفوذ معنوی لیبرالیسم در چند کارخانه آغاز خواهد شد و دیر یا زود لیبرالیسم و همچنین مالکیت خصوصی را از صحنه‌ی اجتماعی ایران و منطقه جاروب خواهد کرد.

روزبه راسخ

بهمن ۱۳۹۹

^۴ البته در ایران چیزی به نام ستم ملی یا آپارتاید شبیه چیزی که در فلسطین شاهدش هستیم وجود ندارد. فقر عنان‌گسیخته در استان‌های حاشیه‌ای ناشی از تمرکز و انباشت سرمایه است.